مکتوبات امام ربّانی

شیخ احمد سرهندی مجدّد الف ثانی

دفتر دوّم: نور الخلایق

جامع

عبد الحیّ بن خواجه چاکر حصاری

(بر اساس چاپ نور احمد امرتسری و مقابله با نسخه های کهن خطّی)

به کوشش

عارف نوشاهی

(2:92)

مکتوب نود و دوم

به سیادت مآب، میر محمد نعمان صدور یافته، در بیان آنکه «ولایت» عبارت از قرب الهی است و خوارقِ کرامات شرط آن نیست. و در بیان حکم سجدهٔ تحیّت مر سلاطین را، وَمَا يُنَاسِبُ ذٰلِكَ.

الحَمْدُ لِلهِ وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى [النمل:۵۹].

سیادت مآب، اخوی، اعزّی، میر محمد نعمان خوشوقت باشند و بدانند که ظهورِ خوارق و کرامات، شرط ولایت نیست و چنانچه علما، مکلّف به حصول خوارق و کرامات نیستند، اولیا نیز به ظهور خوارق مکلّف نی‌اند. چه «ولایت» عبارت از قُرب الهی است جَلَّ سُلْطَانُهُ که بعد از نسیان ماسِوَیٰ، به اولیای خود کرامت می‌فرماید.

شخصی را این قرب عطا فرمایند و از احوال مُغَیَّبات محدَثات هیچ اطلاع ندهند و شخصی دیگر باشد که او را هم این قرب دهند و هم اطلاع بر مغیبات بخشند. و شخصی ثالث را از قرب هیچ ندهند و اطلاع بر مغیبات بخشند. شخص ثالث از اهل استدراج است و صفای نفس او را به کشفِ مغیبات مبتلا ساخته‌است و در ضلالت انداخته. کریمهٔ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَى شَيْءٍ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الكَاذِبُونَ. اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنْسَاهُمْ ذِكْرَ اللهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الخَاسِرُونَ [المجادلة:۱۸-۱۹] نشانِ حالشان است.

و شخص اوّل و شخص ثانی که به دولت قرب مشرّفند، از اولیاء الله‌اند. کشفِ مغیبات نه در ولایتشان می‌افزاید و عدم کشف اینها، نه در ولایتشان نقصان می‌آرد. تفاوت آنها به اعتبارِ درجات قرب است. بساست که صاحب عدم کشفِ صُوَر غیبی از صاحبِ کشف آن صُوَر افضل بود و پیشقدم باشد به واسطهٔ مزیّت قربی که او را حاصل شده‌است.

صاحبِ *عوارف* که شیخ الشیوخ است و مقبول جمیع طوائف در کتاب *عوارف* خود تصریح به این معنی فرموده‌است. اگر کسی این سخن را از من باور نکند، به آن کتاب رجوع نماید، آنجا مذکور است بعد از ذکر کرامات و خوارق که: «این همه کرامات و خوارق، مواهب حق‌اند جَلَّ سُلْطَانُه. گاه هست که قومی را به آن مکاشف سازند و این دولت را بدهند. گاه هست که در مرتبهٔ فوقِ آن قوم باشد. شخصی از این طائفه که او را هیچ از این کرامات و خوارق ندهند، زیرا که این همه کرامات از برای تقویتِ یقین عطا می‌فرمایند و کسی را صِرف یقین داده شده‌است، او را به آن کرامات حاجت نبود. و این همه کرامات، دونِ ذکرِ ذات است و دونِ تَجَوهُرِ قلب است به ذکری که بالا ذکر یافته‌است.» انتهی.

و امامِ این طائفه، خواجه عبدالله انصاری که ملقّب به «شیخ الاسلام» است، در کتاب *منازل السائرین* فرموده‌است که «فراست بر دو نوع است. فراستِ اهل معرفت است و فراستِ اهل جوع و اهل ریاضت است. فراست اهل معرفت متعلّق به شناختنِ استعدادِ طلّاب است و شناختنِ اولیای حق است سُبْحَانَهُ که به حضرت جمع واصل گشته‌اند. و فراستِ اهل ریاضت و ارباب جوع، مخصوص به کشف صُوَر و احوال مغیبات است که به مخلوقات تعلّق دارند. و چون اکثر از خلائق، اهل انقطاعند از جناب قدس حقّ جَلَّ وَعَلَا و اشتغال به دنیا دارند، دل‌های ایشان مائل به کشف صُوَر است و به

اخبار از مغیباتِ مخلوقات است. این معنی نزدشان عظیم است و گمان می‌برند که اینها اهل الله‌اند و خواص اویند سُبْحَانَهُ، و اعراض می‌نمایند از کشفِ اهل حقیقت، و متّهم می‌سازند اهل حقیقت را در آنچه از حضرت حق سُبْحَانَهُ اِخبار می‌نمایند و می‌گویند که اینها اگر از اهل حق می‌بودند –چنانچه گمان می‌برند– هرآینه این جماعت خبر می‌دادند از احوال غیبی ما و از احوال غیبی سائر مخلوقات. و چون ایشان را قدرت بر کشفِ احوال ما نیست، چگونه قدرت خواهد بود بر کشفِ اموری که اعلیٰ است از احوال مخلوقات. و تکذیب می‌نمایند فراستِ اهلِ معرفت را که به ذات و صفات و افعال واجبی جَلَّ سُلْطَانُهُ تعلّق دارد. و به این قیاسِ فاسد خود، محروم ماندند این جماعت از علوم و معارف صحیحهٔ این بزرگواران. و ندانستند که حضرت حق سُبْحَانَهُ وَتَعَالَیٰ حمایت این بزرگواران فرموده‌است از ملاحظهٔ خَلق، و مخصوص گردانیده‌است ایشان را به جناب قدس جَلَّ وَعَلَا و مشغول ساخته‌است ایشان را از ماسِوَیٰ خود، از جهت حمایت ایشان و غیرتی که بر ایشان دارد. و اگر ایشان به احوال خلق متعرّض می‌شدند، صلاحیّت حضورِ جناب قدس در ایشان نمی‌ماند.» انتهی کلامه. و امثال این سخنان، دیگر هم فرموده‌است.

و من از حضرت خواجهٔ خود قُدِّسَ سِرُّهُ شنیده‌ام که می‌فرمودند که شیخ محیّ الدین ابن العربی نوشته‌است که بعضی اولیای کرام که کرامت و خوارق از ایشان بسیار به ظهور آمده‌است، در آخرِ نَفَس از ظهور این کرامات، نادم بودند و تمنّا می‌کردند که کاش این همه خوارق از ما به ظهور نمی‌آمد. و اگر تفاضُل به اعتبارِ کثرتِ ظهور خوارق بودی، ندامت بر آن ظهور، معنی نداشتی.

سؤال: چون ظهورِ خوارق در ولایت شرط نبود، ولی از غیرِ ولی چگونه متمیّز شود و مُحق از مُبطل، چه نوع جدا گردد؟

جواب: گو متمیّز نشود و گو محِق و مبطِل، ممتَزِج بود. اختلاط حق با باطل لازم این نشأ دنیوی است. علم به ولایتِ ولی هیچ در کار نیست. بسیاری از اولیاء اللهاند که به ولایت خود اطّلاع ندارند. فکیف دیگری را اطّلاع بر ولایتشان لازم بود؟

در نبی، از خوارق چاره نبود، تا نبی از غیر نبی متمیّز شود که علم به نبوّت نبی واجب است و ولی چون به شریعتِ نبی خود دعوت می‌نماید، معجزهٔ نبی او را کافی است. اگر ولی به ماورای شریعتِ نبی خود دعوت می‌نمود، از خارق چاره نبود و چون دعوت او مخصوص به شریعت نبی است، خارق هیچ در کار نیست.

علما، دعوت به ظاهر شریعت می‌نمایند و اولیا هم دعوت به ظاهر شریعت می‌نمایند و هم دعوت به باطن شریعت می‌فرمایند. اوّل مریدان و طالبان حق را به توبه و انابت دلالت می‌نمایند و به اتیان احکام شرعیّه ترغیب می‌فرمایند و ثانیاً به ذکرِ حق جَلَّ سُلْطَانُهُ راه می‌نمایند و تأکید می‌فرمایند که جمیع اوقات خود را مستغرقِ ذکر الهی جَلَّ سُلْطَانُهُ دارد، به حدّی که این ذکر استیلا فرماید و غیرِ مذکور، هیچ چیز را در دل نگذارد تا آنکه نسیانی از جمیع ماسِوَای مذکور حاصل گردد که اگر به تکلّف یادِ اشیا نماید، به یادش نیاید.

یقین است که ولی را از برای این دعوت که به ظاهر شریعت و به باطن شریعت متعلّق است، خوارق چه در کار است. پیری و مریدی عبارت است از این دعوت که به خارق کار ندارد و به کرامت، او را مِساس نیست. با آنکه گوییم که مریدِ رشید و طالبِ مستعد، هر ساعت در سلوک طریق، خوارق و کرامات پیر احساس می‌نماید و در معاملهٔ غیبی، هر زمان از وی مددی می‌خواهد و می‌یابد. و ظهور خوارق نسبت به دیگران در کار نیست، امّا نسبت به مریدان، کرامات در کرامات و خوارق در خوارق است. چگونه

مرید، احساسِ خوارقِ پیر نکند که پیر، دلِ مردهٔ مرید را زنده گردانیده‌است و به مشاهده و مکاشفه رسانیده؟

نزد عوام، احیای جسدی، عظیم الشأن است و نزد خواص، احیای قلبی و روحی، برهانِ رفیع الشأن است. خواجه محمد پارسا قُدِّسَ سِرُّهُ در رسالهٔ *قدسیه* می‌فرماید که احیای جسدی پیشِ اکثر مردم چون اعتبار داشت، اهل الله از آن احیا اعراض نموده، به احیای روحی پرداخته‌اند و متوجّهِ احیای دلِ مُردهٔ طالب گشته‌اند. و الحق که احیای جسدی، نسبت به احیای قلبی[1] کالمطروح فی الطریق است و نظر به این، داخل عبث. چه، این احیا سبب حیات چند روزه است و آن احیا، وسیلهٔ حیات دائمی است، بلکه گوییم که فی الحقیقت وجودِ اهل الله کرامتی است از کرامات. و دعوت ایشان مر خلق را به حق جَلَّ سُلْطَانُهُ رحمتی است از رحمت‌های حق جَلَّ سُلْطَانُهُ. و احیای قلوبِ اموات، آیتی است از آیت‌های عظمیٰ. ایشان امانِ اهل ارضند و غنیمتِ روزگارند. بِهِمْ يُمْطَرُونَ وَبِهِمْ يُرْزَقُونَ در شأنشان است. کلامشان دواست و نظرشان شفا. هُمْ جُلَسَاءُ اللهِ وَهُمْ قَوْمٌ لَا يَشْقَىٰ جَلِيسُهُمْ وَلَا يَخِيبُ أَنِيسُهُمْ. علامتی که مُحق این طایفه، از مُبطل اینها جدا شود، آن است. اگر شخصی باشد که استقامت بر شریعت داشته باشد و در مجلسِ او دل را به حضرت حق سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ میلی و توجّهی پیدا می‌گردد و برودتی از ماسِوَیٰ مفهوم می‌شود، آن شخص محِق است و در عِداد اولیاست عَلَىٰ تَفَاوُتِ الدَّرَجَاتِ. این هم نظر به اربابِ مناسبت است. بی‌مناسبت محض محروم مطلق است.

هر که او روی به بهبود نداشت
دیدن روی نبی سود نداشت

---

۱. تا: + روحی

و در مکتوب شریف، شمّه‌ای از حسن نشأهٔ خداطلبی سلطان عهد، اندراج یافته بود و رمزی از عدالت و التزامِ احکام شرعیّه رفته بود. مطالعهٔ آن، فرحت فراوان حاصل گردانید و ذوقی پیدا گشت. حضرت حق سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ چنانچه عالم را به نورِ عدل و عدالت پادشاه وقت منوّر ساخته‌است، شریعت و ملّت محمّدیه را نیز به حسن اهتمام ایشان نصرت و عزّت بخشد.

محبت آثارا! به حکمِ الشَّرْعُ تَحْتَ السَّيْفِ رواج شریعت غرّا مربوط به حسن اهتمام سلاطین عظام است. این معنی چندگاه است که ضعف پیدا کرده‌است. ناچار اسلام، ضعیف گشته. کفّارِ هند بی‌تحاشِی هَدْم مساجد می‌نمایند و در آنجا تعمیر معبدهای خود می‌سازند. در تانیسر، درونِ حوضِ کرکهیت، مسجدی بود و مقبرهٔ عزیزی. آن را هدم کرده به جای آن دِیهرهٔ[۲] کلان راست ساخته‌اند.

و نیز کفّار، بر ملا مراسمِ کفر به جای می‌آرند و مسلمانان در اجرای اکثر احکامِ اسلام عاجزند. روزِ «اِیکادَسی» هنود که ترک اَکل و شرب می‌نمایند، اهتمام دارند که در آن روز در بلاد اسلام، هیچ مسلمانی در بازار، نان نپزد و نفروشد و طعام نپزند و نفروشند. و در ماه مبارک رمضان، بر ملا نان و طعام می‌پزند و می‌فروشند و هیچ کس از زبونیِ اسلام، منع آن نمی‌تواند نمود.

افسوس! صد هزار افسوس! پادشاه وقت از ماست و ما فقیران به این زبونی و خرابی! با اکرام و اعزاز این صاحبدولتان اسلام رونق داشت و علما و صوفیّه معزّز و محترم بودند و به تقویت اینها در ترویج شریعت می‌کوشیدند.

---

۱. معبد سیکان

شنیده‌ام که روزی صاحبقران امیر تیمور گورگان عَلَیْهِ الرَّحْمَةُ به کوچهٔ بخارا می‌گذشت. اتفاقاً درویشانِ خانقاه حضرت خواجهٔ نقشبند قُدِّسَ سِرُّهُ در آن کوچه، گلیم‌های خانقاهِ خواجه را می‌افشاندند و از گرد، پاک می‌کردند. امیر از حسن نشأ مسلمانی که داشت، در آن کوچه توقّف فرمود تا گردهای خانقاه را عبیر و صندلِ خود ساخته، به برکات و فیوض درویشان مشرّف گردد. مگر به این تواضع و فروتنی که با اهل الله نموده بود، به حسن خاتمه مشرّف گشت. منقول است که حضرت خواجهٔ نقشبند قُدِّسَ سِرُّهُ بعد از وفاتِ امیر می‌فرمودند: تیمور مُرد و ایمان بُرد.

می‌دانید که در خطبهٔ روزِ جمعه، نام سلاطین را که در زینه، پایان فرود آمده، می‌خوانند، وجهش چیست؟ این تواضعی است که سلاطینِ عظّام نسبت به آن سرور و به خلفای راشدینِ او عَلَیْهِ وَعَلَیْهِمُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیمَاتُ نموده‌اند و جایز نداشته‌اند که اسامی ایشان با اسامی اکابر دین در یک درجه مذکور شود. شَکَرَ اللهُ تَعَالَیٰ سَعْیَهُمْ.

تذییل: ای برادر! سجده که عبارت از جبین بر زمین نهادن است، متضمّن نهایت تذلّل و انکسار است و مشتمل بر کمالِ تواضع و فروتنی است. لهذا این قسم تواضع را مخصوص به عبادتِ واجب الوجود جَلَّ سُلْطَانُهُ داشته‌اند و غیر او را سُبْحَانَهُ تجویز ننموده.

منقول است که حضرت پیغمبر عَلَیْهِ وَعَلَیٰ آلِهِ الصَّلَوٰةُ وَالسَّلَامُ روزی به راهی می‌رفتند. اعرابی آمده، معجزه طلبید تا ایمان آرد. آن سرور فرموده عَلَیْهِ وَعَلَیٰ آلِهِ الصَّلَوٰةُ وَالسَّلَامُ: «آن درخت را بگو که پیغمبر تو را می‌طلبد.» آن درخت از جای خود جنبیده، متوجّهِ خدمت آن حضرت گشت عَلَیْهِ وَعَلَیٰ آلِهِ الصَّلَوٰةُ وَالسَّلَامُ. آن اعرابی، چون این حال را مشاهده نمود، اسلام آورد. بعد از آن گفت: یا رسول الله! اگر فرمایی تو را سجده

کنم. فرمود: غیرِ خدا را جَلَّ شَأنُهُ سجده جایز نیست. غیرِ حق را جَلَّ سُلْطَانُهُ اگر سجده تجویز می‌نمودم، می گفتم که زن، شوهر خود را سجده کند.

بعضی از فقها، هرچند سجدهٔ تحیّت به سلاطین تجویز نموده‌اند، امّا لایقِ حالِ سلاطین عظام آن است که در این امر به حضرت حق سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ تواضع نمایند و این نهایت تذلّل و انکسار را به غیر او تَعَالَىٰ تجویز نکنند. حضرت حق سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عالمی را مسخّرِ ایشان گردانیده‌است و محتاج ایشان ساخته. شُکر این نعمت عظمیٰ به جای آورده، تواضع چنین را که مُنبِی از کمال عجز و انکسار است، به جناب قدس او تَعَالَىٰ مسلّم دارند و در این امر با او شرکت نجویند.

هرچند جمعی، تجویز این معنی نمایند، اما حُسن تواضع ایشان باید که تجویز این معنی نکند. هَلْ جَزَاءُ الإِحْسَانِ إِلَّا الإِحْسَانُ [الرحمٰن:۶۰].

چون پادشاه وقت از اقصای ممالک خود مراجعت فرموده، به دار الخلافه آمده‌است، یحتمل که این فقیر به مشیّت حق سُبْحَانَهُ در این نزدیکی به دار الخلافه خود را رساند. وَالبَاقِي عِنْدَ التَّلَاقِي.

وَالسَّلَامُ عَلَىٰ مَنِ اتَّبَعَ الهُدَىٰ [طه:۴۷] وَالْتَزَمَ مُتَابَعَةَ المُصْطَفَىٰ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ آلِهِ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِيمَاتُ العُلَىٰ.